

عاشورا عید ایثار و فدیة و فدا و خون.

برهمنه عاشورائیان تاریخ مبارک باد!

اگر حسین قیام نمی‌کرد، اگر حسین حج را نیمه تمام بسوی کربلا رها نمی‌کرد

اگر عاشورا در کربلا بر پا نمیشد، اگر مسلم در کوفه شهید نمی‌کردند

اگر حجر و اصحابش در مرج‌العذرا سر نمی‌پریدند و اگر ابوذر تبعید تنهای ربه در آن صحرا برای همیشه خاموش نمی‌شد

اگر ابراهیم را با منجنیق دین در آتش شرک پرتاب نمی‌کردند و اگر حسین با فتوای شریح و شمشیر خیل الله بدست خلیفه الله ذبح نمی‌شد

اگر مسیح به فتوای دین و صلیب فقه مصلوب نمی‌گشت و اگر هابیل قتیل کینه برادر قابیل نمی‌شد

اگر یوسف به چاه کینه برادران نمی‌افتاد و اگر موسی آواره سینای فرعون نمی‌شد

اگر قران‌ها بر سر نیزه فریب عمرو عاص پرچم نمی‌شدند و اگر علی در محراب نماز با شمشیر جهل و تعصب و فقه بخون کشیده نمی‌گشتند

اگر جام شوکران اتیموس بر سقراط اثر نمی‌کرد، اگر زندان شکنجه و اعدام و اعتراف‌گیری جلا داد نبود

اگر کهریزک و اوین و گوهردشت و... بر پا نمی‌شد، اگر عمار و بلال و میثم و عبدالله ابن مسعود و... بدست ابوجهل و امه ابن خلف و سردمداران زر و زور و تزویر به اسارت و شکنجه و قتل گرفتار نمی‌شدند

اگر زور لباس تقوی به تن نمی‌کرد، اگر زر در ردای گوساله زرین طلائی در نمی‌آمد و اگر تزویر در خدمت خداوندان زر و زور و قدرت در نمی‌آمد

اگر دین وسیله تحمیق توده‌ها نمی‌شد، اگر برده‌ها از همان آغاز برده، برده‌داران نمی‌شدند

اگر استثمار و استعمار استعمار استعباد از همان آغاز پیدا نمی‌شدند، اگر پرومته گرفتار زنجیر زئوس نمی‌شد و اگر کرکس‌ها حاضر به شکنجه او نمی‌شدند

اگر آگاهی و آزادی و انسانیت در دادگاه عاشورای حسین قتل و عام نمیشدند و اگر حریت و عشق در عصر عاشورا به اسارت در نمی‌آمدند، اگر جلا داد بر حسین پیروز نمیشد و اگر غاسق بر فجر حاکم نمی‌گشت

اگر ظلم بر عدل و باطل بر حق و یزید بر حسین و جهل بر آگاهی و ظلمت بر نور و فاسط بر قسط و ناکت بر دین و مارق بر مذهب مسلط نمی‌گشت، اگر جنازه مسلم رسول آگاهی حسین در سنگفرش‌های کوچه‌های کوفه به ریسمان نمی‌کشیدند

اگر قدرت نبود اگر زندان نبود اگر شکنجه نبود اگر اعدام و کشتار و اعتراف‌گیری نبود، اگر عدالت پیروز می‌شد

اگر حسین به کوفه می‌رسید و اگر مالک اشتر در صفین به خیام معاویه مسلط می‌گشت، اگر آزادی به شکنجه و زندان و اعدام نیاز نداشت

اگر هابیل بدست قابیل کشته نمی‌شد، اگر کلاغان به قابیل گور کنند را آموزش نمی‌دادند

اگر در کربلا حسین بر یزید پیروز می‌شد، اگر در صفین مانند جمل و نهروان علی بر معاویه پیروز می‌گشت و حکمیت و

قرآن‌های سر نیزه راه را بر پیروزی علی نمی‌بستند

اگر در خرداد ۸۸ آزادی بر استبداد پیروز می‌شد و عدالت گرفتار قتلگاه کهریزک و اوین و گوهر و... نمی‌شد، اگر در کهریزک آزادی مصلوب نمی‌شد و اگر در ۳۰ خرداد ۸۸ سنگفرش خیابان آزادی از خون آزادیخواهان گلگون نمی‌شد

اگر ریا و تزویر و خودفروشی و دین‌فروشی و چاپلوسی و تملق اخلاق ما نمی‌شد، اگر فقر و ذلت و بیکاری ایمان ما نمی‌گشت، اگر انسان برادر بود، اگر انسان برابر بود.

عدالت چه معنی داشت؟

آزادی چگونه تعریف می‌شد؟

و انسانیت کدام بود؟

چرا در کربلا امروز حسین در خون خود خاموش گشته؟

چرا حسین در کربلا باید به فتوای فقه شریعت ذبح گردد؟

چرا آزادی در زندان استبداد گرفتار است؟

چرا در کربلا اصحاب استبداد با نام خدا و دین محمد با حسین در جنگ و پیکارند؟

چرا جلا داد لباس دین به تن کرده؟

چرا فقه و شریعت جامعه جلا داد گشته؟

حسین ای مظهر انسان

حسین ای مظهر قران

حسین ای مظهر دین محمد

حسین ای مظهر توحید ابراهیم

حسین ای مظهر عدل علی

بیاموزیم از تو عدالت دین شرافت معنی قران

بیاموزیم از تو حریت وفا ایمان صداقت معنی انسان

بیاموزیم از تو عشق و تعهد معنی اسلام

بیاموزیم از تو رمز قران درد دین وحی محمد

حسین ای خون خدا ای وارث نوح محمد

حسین ای وارث موسی

حسین ای وارث عیسی

حسین ای وارث توحید ابراهیم

حسین ای عاصی نمرود و استبداد فرعون

حسین ای خندق دین محمد

بیاموزیم از تو آیت الکربری

بیاموزیم از تو معنی ایثار

بیاموزیم از تو معنی ایمان

بیاموزیم از تو معنی تقوی

بیاموزیم از تو معنی حق و حقیقت

بیاموزیم از تو معنی هجرت ☀

حسین - عاشورا - محرم آزادی - آگاهی - انسانیت تاریخ - مکتب - انسان

الف- امام صادق و عاشورا:

حرکت فکری امام صادق در سال های ۱۲۰ و ۱۳۰ هجری (یعنی زمانی که بنی عباس پس از خلع ید مسلحانه قدرت از بنی امیه در حال تثبیت پایه های حکومتی خود بودند) آغاز گردید و در آن شرایط تاریخی جامعه اسلامی به توسط دسیسه های ضد فرهنگی بنی عباس با دو سونامی عظیم فرهنگی که یکی از غرب و دیگری از شرق بود، دسته و پنجه نرم می کرد؛

۱- سونامی اندیشه و فلسفه یونانی و ارسطویی؛ که با ترجمه به عربی به طرف فرهنگ اسلامی سرازیر شد و با پمپاژ و تزریق آن به اسلام - دینامیزم مکتب اسلام و جامعه اسلامی- را با تسلط بینش ارسطویی و دیپلیزاسیون از حیات و حرکت انداخته بودند.

۲- سونامی تصوف هند شرقی که با سه نگرش همراه بود؛

الف - بی مقداری دنیا؛

چيست دنیا؟ از خدا غافل شدن

نی قماش نقره فرزند و زن

هم خدا خواهی و هم دنیای دون

این خیال است و محال است و جنون

(مولوی)

ب - بی اختیاری انسان؛

ما چو جنگیم تو زخمه می زنی

زاری از ما نی تو زاری می کنی

ما چو نائیم نوا در ما زتوست

ما چو کوهیم صدا در ما زتوست

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات

برد و مات ما زتو است ای خوش صفات

(مولوی)

ج - انتقال نوع نگاه مسلمانان از «برون جامعه و زندگی به درون نا پیدای خویش» که خصم برون اجتماعی و تاریخی را بدل به خصم ناشناخته درون خود کردند،

ای شهان کشتیم ما خصم برون

مانند خصمی زان بدتر در اندرون

مولانا

و اسلام عاشورائی را سترون و به گل نشانده بود!

لذا امام صادق (برعکس امام حسین که در سال های ۶۰ هجری تضاد عمده و اصلی جامعه اسلامی را دستگاه فاسد سیاسی بنی امیه تشخیص داده بود و برعکس امام علی که در سال های ۳۶ هجری تضاد عمده و اصلی جامعه اسلامی را فساد اقتصادی دستگاه عثمان و شیخین تشخیص داده بود) در سال های (۱۲۰ و ۱۳۰ هجری) تضاد عمده و اصلی جامعه اسلامی را فساد فرهنگی ناشی از اعمال نظام فلسفه یونانی غرب و تصوف گرائی هندی شرق در جامعه تشخیص داد و به این ترتیب بود که نوک پیکان حرکت خود را به سمت این تضاد نشانه رفت تا با نهادینه کردن مکتب اسلام و مذهب شیعه بتواند جامعه اسلامی را در برابر این دو سونامی ضد فرهنگی و اکسینه نماید. ما جهت تبیین فرایندهای استراتژی جامعه اسلام در طول دو قرن بعد از مرگ محمد به سه سرفصل تاریخی اشاره می نمایم؛

۱ - دوران علی؛

در این دوران مشکل زیربنائی جامعه اسلامی مشکل بر هم خوردن عدالت

اجتماعی مدینه محمد و شکل گیری پایه های نا برابری و تبعیض طبقاتی و اقتصادی می باشد (که بازگشت پیدا می کند به سال های ۳۶ به بعد) که بر اثر سیاست غیراصولی فتوحات خارجی در زمان شیخین و سرازیر شدن غنایم به مدینه محمد و تعطیلی پراکسیس اجتماعی و اخلاقی در مدینه النبی (یا ام القریای جامعه محمد) حاصل آن شده بود که در عصر عثمان که دوران گذار جامعه محمد به جامعه بدوی طبقاتی و قومی و نژادی جاهلیت عرب بود «تضاد طبقاتی و تبعیض اقتصادی و تمامی تضادهای دیگر اجتماعی» اعم از سیاسی و فرهنگی و نژادی و مذهبی و... را تحت تاثیر خود قرار دهد. به همین دلیل امام علی که آگاه به عمق تضاد طبقاتی بوجود آمده در عصر عثمان بود و به خوبی می دانست که تا چه حد عنوان شعار طبقاتی در جامعه اسلامی آن را دچار تنش و دسته بندی و جنگ داخلی می کند، در آغاز از پذیرفتن حکومت سرباز زد؛ "دَعُونِي وَاتَّمَسُوا غَيْرِي، فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَأَلْوَانٌ، لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَلَا تَنْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ، وَإِنِ الْإِفَاقُ قَدْ أَغَامَتِ- وَالْمَحَجَّةُ قَدْ تَنَكَّرَتْ- وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَيْبَتَكُمْ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أَصُغِ إِلَيَّ قَوْلَ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَابِتِ، وَإِنِ تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ؛ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا" مرا رها کنید و دیگری را به رهبری انتخاب نمایند- که من با انتخاب شما به رهبری و حکومت به استقبال امری خطرناک می روم که نه دل های شما با آن پایدار خواهد ماند و نه خردهای شما بر پای. همانا بر جامعه محمد کران تا کران ابر فتنه پوشیده است. آن چنان که راه راست رفتن در محاق خویش برده است- اما آگاه باشید که اگر من در خواست حکومت شما را پذیرفتم، با جامعه شما آن چنان می کنم که خود تشخیص می دهم و در عرصه راه (و استراتژی انتخابی) خودم به ملامت هیچ سرزنش کننده ای گوش نمی دهم- و بر عکس اگر مرا رها بکنید و دیگری را شما به جای من به رهبری خودتان انتخاب نمایید، من بیش از شما از او فرمان برداری می کنم، چرا که در چنین وضعیتی از جامعه اسلامی من اگر برای شما وزیر باشم تا رهبر و امیر بهتر است (نهج البلاغه- خطبه ۹۲).

و پس از این که امام علی بر اثر فشارهای توده های مسلمان و قیام کرده مجبور به پذیرفتن حکومت گردید؛ "أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ إِلَّا بِقَارَؤِ عَلِي كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَعَبَ مَظْلُومٍ، لَأَفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا، وَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَلَا لَأَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ" به خدائی که دانه را به شکافت و حیات را آفرید سوگند که اگر حضور این قیام کننده گان بر علیه عثمان نبود و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نباشند، افسار حکومت را رها می کردم و مانند همان آغاز آن را ترک می کردم، تا آنگاه ببینید که دنیای شما نزد من به پشیزی نمی ارزد (نهج البلاغه- خطبه ۳ فرز آخر)،

برنامه عملی خود را که حول سه مؤلفه عمده قرار داشت اجرا کرد؛

۱- تعطیلی تهاجمات بیرونی و فتوحاتی که مادر همه مصیبت ها بود.
۲- شعله ور کردن تضادهای درونی بر پایه شعار عدالت اجتماعی و نفی تبعیض طبقاتی و اقتصادی.

۳- بازسازی دستگاه سیاسی بر پایه استراتژی عدالت خواهانه. امام علی از سال ۳۶ تا سال ۴۱ یعنی دوران تقریباً پنج سال آن چه را که عامل وحدت تثبیت شده جامعه اسلامی در دوران شیخین و عثمان (که بر پایه فتوحات بیرونی و تبعیض طبقاتی و اقتصادی در داخل جامعه استوار شده بود) بود بر هم ریخت! چرا که برای امام علی «جامعه مبتنی بر کفر می ماند اما جامعه مبتنی بر ظلم نه!» و به قول پیامبر اسلام "الدنيا ببقی مع الكفر- و لا ببقی مع الظلم" و آن چنان که امام حسین می گوید "ان لم یکن لکم دین و لا تحافون المعاد فکونوا احرار ا فی دنیاکم" انسان آزاده کافر هزار بار شرف دارد بر مدعی مسلمان خود رای مستبد.

امام علی می گوید؛ "فَاتَّبَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: "لَنْ تَقْدَسَ أَمَةٌ لَا يُؤَخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرِ مُتَّفَعٍ" من بارها از رسول خدا شنیدم که می فرمود؛ هرگز امتی (یا جامعه ای) پاک نگردد مگر پائینی ها در آن جامعه بی آنکه بترسند حق خود را از بالائی ها بگیرند (نهج البلاغه- نامه ۵۳ به مالک اشتر صفحه ۳۳۶ سطر ۱۴ به بعد با ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی).

لذا امام علی پس از قبول حکومت حرکت ضد تبعیض طبقاتی خود را جهت رسیدن به چنین جامعه ای با این خطبه تعریف می کند؛ "وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَرَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ، وَمَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ، لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنِ فِي الْعَدْلِ سَعَةٌ.

۳- دوران امام صادق:

امام صادق تنها راه مبارزه استراتژیک در این دوران را مقاومت فرهنگی در برابر دو سونامی ضد فرهنگی فوق دید تا توسط «استراتژی مقاومت فرهنگی» از استحاله اسلام در فلسفه یونان زدگی و تصوف زدگی هندی جلوگیری نماید. به همین دلیل بود که امام صادق توسط یک حرکت با دو مؤلفه ترویجی- تبلیغی (ترویج بر پایه نهادینه کردن مکتب اسلام و مذهب شیعه و تبلیغ توسط برخورد با اندیشه‌های فلسفی یونانی یا صوفی گری هندی) استراتژی فرهنگی خود را مدون کرد که ما در دوران تقریباً دو قرن حیات امامت شیعه می‌توانیم آن استراتژیک را در سه سرفصل خلاصه کنیم که تا پایان یافتن آن دوران مرحله تازه ای توسط امامت به آن استراتژی اضافه نگردید. فصول استراتژی امام صادق عبارت بودند از:

الف - استراتژی عدالت خواهانه علی.

ب - استراتژی حق طلبانه حسین.

ج - استراتژی آگاهی بخش صادق.

در حرکت ائمه شیعه استراتژی مستقل و مشخص دیگری وجود نداشت و تقریباً تمام حرکت‌ها در کانتکس همین استراتژی سه گانه صورت گرفته و یا در ترکیبی از سه استراتژی فوق مدون شده است. به همین دلیل هویت نظری امام علی و امام حسین و امام صادق به علت خود ویژگی‌های استراتژیک نسبت به دیگر ائمه شیعه اهمیت دارد و در سال روز آنها (که طبق سنت شیعه دوران توجه و ارزیابی حرکت آنها می‌باشد) نباید از آنچه که از آنها به جا مانده است، بی تفاوت گذر کرد و تلاش گردد تا پیوسته هر سال و هر دوره و هر نسل از سه استراتژی ائمه ارزیابی و بازشناسی و باز یابی و بازسازی داشته باشیم، تا از آن توشه راه به دست آوریم. ما با فرا رسیدن ماه محرم که تداعی کننده قیام حسین می‌باشد بر خود لازم دیدیم تا مطابق سنوالت گذشته به تحلیل این حادثه سترگ تاریخی در جهان انسانیت و اسلام و دین بپردازیم. اما آنچه در اینجا از طرح مقدمه فوق در رابطه با حادثه کربلا و قیام حسین دنبال می‌کنیم «تبیین حادثه کربلا و قیام حسین و مکتب عاشورا از منظر امام صادق» می‌باشد و فوقاً مطرح کردیم که امام صادق به عنوان بنیان گذار سومین سرفصل استراتژی تاریخ مبارزاتی جهان اسلام و مذهب شیعه است که از نظر تاریخی بعد از استراتژی عدالت خواهانه امام علی قرار دارد. او هم چنین حرکت خود را بعد از امام حسین و استراتژی حق طلبانه او آغاز کرد. با توجه به آنچه که مطرح کردیم مؤلفه عمده استراتژی آگاهی بخش و هدایت گرانه امام صادق «مؤلفه ترویجی» بود که بر پایه تدوین و نهادینه کردن اسلام انجام گرفت، در این رابطه منظر و زاویه دید امام صادق در عرصه تدوین اسلام و شیعه و استراتژی عدالت خواهانه علی و استراتژی حق طلبانه حسین برای ما بسی حائز اهمیت می‌باشد تا فرضاً توسط آن ببینیم امام صادق از چه زاویه‌ای به حرکت حسین نگاه می‌کند. که به طور مشخص زیباترین تابلویی که امام صادق از قیام حسین در یک جمله کوتاه تبیین نمود عبارت است از: **«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و کل شهر محرم»** هر روز در تاریخ ما عاشورا است و هر سرزمینی از تاریخ ما کربلا است و هر عصری و دورانی از تاریخ ما محرم است- امام صادق. اگر در طول ۱۴۰۰ سال که از قیام حسین می‌گذرد این تعریف از حرکت و قیام حسین باقی می‌ماند (و دیگر هیچ تعریف و تبیین و توصیف و تحلیل و تجلیلی از حرکت حسین نمی‌شد) همین یک جمله کوتاه امام صادق می‌توانست تا ابد به عالی‌ترین شکل قیام حسین را برای بشریت تبیین نماید. زیرا در این جمله کوتاه امام صادق برعکس آنچه که می‌اندیشیم؛ نمی‌گوید که حادثه کربلا (آن چنان که یزید می‌خواست و بنی‌امیه می‌پسندید و صفویه تا امروز تبلیغ می‌کند) یک حادثه تاریخی است بلکه می‌گوید عاشورا تاریخ دارد، اصل عاشورا تاریخ دارد با- اصل عاشورا یک حادثه تاریخی است- از فرش تا عرش با هم متفاوت می‌باشد و تفاوت آن زمانی برای ما مشخص می‌شود که اگر پنداشتیم رژیم مطلقه فقهاتی بیش از سی سال است که شبانه روز تبلیغ می‌کند که عاشورا یک حادثه تاریخی است!

مولوی در مثنوی داستان ورود یک مسافر به شهر حلب در روز عاشورا را مطرح می‌کند که؛ مسافری پس از قرن‌ها که از واقعه عاشورا گذشته بود در یک روز عاشورا وارد شهر حلب می‌شود و به دلیل عدم آشنائی با عزاداری شیعیان در روز عاشورا متعجب می‌گردد که این عزاداری برای چیست؟ و این سوال را از عزاداران می‌پردازد، او وقتی که از موضوع عزاداری و کشته شدن حسین و اصحاب حسین مطلع می‌گردد و ضمناً می‌فهمد که این حادثه در قرن‌ها قبل انجام گرفته است با تعجب از مردم می‌پرسد: آیا شما دیر با خبر شدید یا خبر این حادثه به شما دیر اعلام

وَمَنْ صَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَأَلْجَأَهُ عَلَيْهِ أَصِيقٌ" به خدا قسم بخشش‌های ناعادلانه‌ای که عثمان کرد و با آن جامعه محمد را به فساد کشانید پس می‌گیرم، حتی اگر در مهره زنان ایشان رفته باشد و یا با آن برده‌ها خرید و باشند، چراکه لازمه عدالت اجتماعی در جامعه عدالت اقتصادی است و برای جامعه شما در عدالت آن چنان گشایشی است که در نظام طبقاتی موجود وجود ندارد و حتماً کسی که توان تحمل عدالت اقتصادی را نداشته باشد جور نظام طبقاتی آنان را بیشتر آزار خواهد داد (نهج البلاغه- خطبه ۱۵).

علی جامعه طبقاتی پس از عثمان را در دیگر مبارزه طبقاتی جامعه ریخت **«لَتَبْلُغَنَّ بَيْلَتَهُ، وَتَلْعَزْبُلَنَّ عَرَبِيَّتَهُ، وَتَلْسَاطُنُ سَوْطِ الْقَدْرِ، حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيْسَبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا، وَلَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا»** آن چنان جامعه طبقاتی شما را در دیگر مبارزه طبقاتی و عدالت اقتصادی می‌جوشانم و به هم می‌ریزم و غربال می‌کنم تا پائینی‌های (طبقاتی و سیاسی و اجتماعی) بالا روند و بالا رفته‌های (طبقاتی و سیاسی و اجتماعی) پائین بیایند و پیش افتاده‌های (اقتصادی و سیاسی و اجتماعی) در دوران شیخین و عثمان واپس بروند و واپس مانده‌های آن دوران به سروری برسند (نهج البلاغه خطبه ۱۶)،

و با کفگیر عدالت اجتماعی آن چنان زیر و رو کرد که تمامی دوران پنج ساله حکومت به جنگ داخلی گذشت و قبل از آن که نظام عدالت اقتصادی و اجتماعی را که خود در مرام نامه حکومتی اش به توده‌ها وعده داده بود مستقر سازد شکست خورد و با حاکمیت دو باره بنی‌امیه - نظام فاسد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی- استقرار و تثبیت گردید و ام القرای اسلام از مدینه‌النبی محمد به مدینه الکفر دمشق منتقل گردید و دست رنج زحمت ۲۳ سال وحی و نبوت محمد و حکومت پنج ساله علی نابود گردید. البته پا فشاری و مبارزات امام حسن - که در همان کانتکس استراتژی عدالت خواهانه امام علی قرار داشت- به جانی نرسید و دستگاه سیاسی بنی‌امیه و معاویه آن چنان بعد از شکست امام حسن بر جامعه و امپراطوری اسلامی تثبیت گشته بودند که حتی همسر امام حسن هم به مزوری معاویه در آمده بود و سلطه سیاسی بنی‌امیه تمامی مبارزات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی... را تحت سرکوب قرار داد که بعد از این فرایند سرفصل دوم استراتژی تاریخ اسلام فرا می‌رسد.

۲- دوران حسین:

با شکست امام علی و امام حسن و شهادت ابودر و قتل و عام گروه حجر در مرج العذرا و شهادت امام حسن به دست همسرش و کشتار سرداران علی با لشکر عسل (معاویه می‌گفت؛ **«ان الله جنودا من العسل»** خداوند لشگری دارد به نام عسل و توسط این لشکر بود که معاویه بسیاری از سرداران حزب علی از جمله مالک اشتر و حتی خود امام حسن را به شهادت رسانید ...) و در پس آن مرگ معاویه و فسخ صلح نامه امام حسن توسط خود او، امام حسین به این نتیجه رسید که به پایان دوره استراتژی در تاریخ اسلام رسیده است و آن پایان «استراتژی عدالت خواهانه علی» بود که از نظر امام حسین با استقرار و تثبیت حکومت بنی‌امیه تا زمانی که این نظام سیاسی به زانو در نیاید امکان هیچ گونه مبارزه عدالت خواهانه‌ای در جامعه اسلامی و برای مسلمانان وجود نخواهد داشت و حسین سر فصل جدیدی را در استراتژی مبارزاتی تاریخ اسلام بعد از محمد مطرح می‌کند و آن اولویت یافتن «مبارزه سیاسی در ضد قدرت سیاسی حاکمیت بنی‌امیه به جای استراتژی عدالت خواهانه اقتصادی- اجتماعی ضد عثمان در زمان علی بود. این مرحله مصادف با سال ۶۰ بود که برای حسین مسجل شده تا حاکمیت سیاسی بنی‌امیه را مانند اواخر دوران سیاسی عثمان متزلزل و ضعیف نکند، امکان تکوین هیچ گونه مبارزه عدالت خواهانه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وجود نخواهد داشت. به این دلایل عاشورا به عنوان یک سرفصل استراتژیک جدید مبارزاتی در تاریخ اسلام مطرح گردید که تا پایان دوران بنی‌امیه و سرنگونی آنها به توسط بنی‌عباس و تثبیت حکومت ایشان (بین سال‌های ۱۲۰ و ۱۳۰) ادامه داشت. اما سیاست حکومت داری بنی‌عباس بر عکس دوران بنی‌امیه (که بر سر نیزه و سرکوب و قلع و قمع عریان استوار بود) سیاست دیپلوماسیون تمویه‌ای توده‌ها بود که با دو سونامی ضد فرهنگی فلسفه یونان و تصوف هندی توانست جامعه مسلمانان را عقیم و سترون کنند و از این جهت به تثبیت و تحمیل حاکمیت خود بر توده‌ها دست یابد. اما با ظهور امام صادق سرفصل نوین دیگری در استراتژی تاریخی و مبارزاتی بعد از محمد به وجود آمد!

گردیده است که حالا عزاداری می‌کنید؟ در اینجا مولوی به نقد عزاداران شیعه از عاشورا می‌افتد و می‌گوید؛

پس عزا بر خود کنید ای شیعیان زآنکه بد خوابی است این خواب گران

برای حادثه عاشورا پیوسته باید گریه کرد (چهارصد سال از زمان صفویه تا کنون که عاشورا به صورت یک حادثه تاریخی در آمده است از مردم ما اشک می‌گیرد تا حسین - نه در این دنیا- بلکه در شب اول قبر و روز قیامت بتواند با این اشک‌ها در برابر گناهان خود شفاعت کند) و تا زمانی که صفویه می‌خواست و آن چنان که رژیم مطلقه فقهانی می‌طلبید، حادثه عاشورا به صورت یک حادثه تاریخی در میان توده و جامعه ما مطرح باشد و نه تنها این حادثه نمی‌تواند باعث حرکت در جامعه و فرهنگ و تاریخ ما گردد، بلکه پیوسته از توده‌های ما اشک خواهد گرفت و عاملی جهت تمویه و تحمیق توده‌های ما خواهد شد! به همین دلیل در طول این سی سال گذشته شاهدیم که رژیم مطلقه فقهانی برای آن که حادثه عاشورا را تاریخی نماید و اشک چشم از مردم بگیرد و توجیه تاریخی ولایت مطلقه خود بر توده‌ها را حتی بیش از صفویه اعمال نماید در لباس عزاداری سنتی می‌کوشد به تجلیل از حسین و عاشورا بپردازد تا علاوه بر این که بر تن خود لباس ولایت اهل بیت بپوشاند، پوششی برای سی سال دسپاتیزم و قتل و کشتار و زندان و شکنجه و... خویش فراردهد و با ارضاء فرهنگی توده‌ها عصر عاشورا را از دینامیزم تاریخی خود ساقط نماید. لذا بیش از هر زمانی و هر حکومتی - رژیم مطلقه فقهانی- می‌کوشد به تجلیل نمایی یا به قول خودش جلیل سنتی از حادثه عاشورا نموده و آن را به صورت یک واقعه تاریخی نشان دهد. در حالی که شاهدیم امروز حسین و قیام حسین بیش از هر زمانی مظلوم تر است و مظلومیت عاشورا پس از عاشورا بیش از مظلومیت حسین در روز عاشورا است. برای نجات عاشورای حسین تنها یک راه وجود دارد آن هم کاری که امام صادق کرد تا در یابیم که؛ عاشورا یک حادثه تاریخی که در گذشته اتفاق افتاده و امروز ما باید به تجلیل از آن بپردازیم، نیست. بلکه «عاشورا یک واقعه‌ای که تاریخ دارد و چون تاریخ دارد دارای دینامیزم است و چون دینامیزم دارد پیوسته می‌تواند هدایت گر ما در اعصار مختلف تاریخی - بر پایه یک استراتژی حق طلبانه- باشد. این چنین عاشورائی است که دیگر از توده‌های ما اشک چشم نمی‌گیرد و شفاعت کننده شب اول قبر ما نخواهد بود بلکه هدایت گر توده‌های ما در هر عصری و هر نسلی در همین جهان و در بستر یک مبارزه حق طلبانه بر علیه بالائی‌های قدرت خواهد بود.

پس آنچه امام صادق در ترسیم این تابلوی زیبا از قیام حسین نشان می‌دهد، در یک کلام عبارت است از:

«تاریخی کردن قیام حسین و مکتبی کردن عاشورای حسین و انسانی کردن شخصیت حسین» می‌باشد. ما تا زمانی که معنای این جمله را بدرستی نشناسیم امکان شناخت از عملی که حسین در سال ۶۰ انجام داد برای ما روشن نخواهد شد، برای فهم این تابلو باید نخست تاریخی کردن قیام حسین را بشناسیم. یعنی به این سوال یک پاسخ علمی بدهیم که تاریخی کردن قیام حسین به چه معنایی است؟ در ثانی؛ مکتبی کردن عاشورا به چه معنا می‌باشد؟ در ثالث انسانی کردن شخصیت حسین یعنی چه؟ در رابطه با طرح این سه سوال است که کوشیدیم با همین زاویه و منظر به تبیین و تدوین قیام حسین بپردازیم و طرح موضوع این مقاله یعنی: حسین و عاشورا و محرم، آزادی- آگاهی- انسانیت، تاریخ- مکتب- انسان در همین رابطه انتخاب شده است.

ب - تاریخ و هدفداری تکامل تاریخ:

در نوشتار گذشته مطرح کردیم انسان موجودی تاریخی است یعنی انسان موجودی است که تاریخ دارد و این موضوع بزرگترین تعریف و خصیصه انسان در میان دیگر موجودات عالم وجود می‌باشد چراکه این تعریف از انسان مشخص می‌کند که:

۱- انسان وجودی است که بر عکس دیگر پدیده‌ها هویت و ماهیت خود را خود به دست خویش می‌سازد.

۲- انسان ماهیت خود را (بر عکس آن چه که فلاسفه یونان مدعی آن بودند توسط طبایع یا فطرت از پیش تعیین شده آن نمی‌سازد بلکه) بر پایه

پراکسیسی که انتخاب کرده می‌سازد. زیرا آن چنان که -انسان کار را می‌سازد کار هم انسان را می‌سازد- و رابطه انسان و پراکسیس یک رابطه دو طرفه دیالکتیکی و متقابل می‌باشد.

۳- پراکسیس انتخابی انسان که با آن انسان خود را می‌سازد، یک پراکسیس فردی طبیعی (مانند پراکسیس طبیعی انسان بدوی اولیه) نیست بلکه پراکسیس اجتماعی می‌باشد. به عبارت دیگر انسان توانست پراکسیس فردی طبیعی خود را بدل به پراکسیس اجتماعی- تاریخی بکند و علاوه بر این که پراکسیس اجتماعی باعث استحاله زندگی جمعی انسان به زندگی اجتماعی شد خود باعث تاریخی شدن جامعه انسانی گردید (قابل توجه است که در میان تمامی حیوانات تنها انسان دارای پراکسیس اجتماعی و زندگی اجتماعی است. دیگر حیوانات مانند مورچه و زنبور و... فقط دارای زندگی جمعی هستند نه زندگی اجتماعی زیرا دارای پراکسیس اجتماعی نیستند و تنها توسط تقسیم کار جمعی زندگی جمعی خود را سپری می‌کنند. به همین دلیل چون دارای پراکسیس اجتماعی و در نتیجه زندگی اجتماعی نیستند این امر باعث گردید که زندگی جمعی آنها دارای دینامیزم و در نتیجه تحول و تطور تاریخی نباشد و زندگی جمعی آنها هزاران سال به همان صورت اولیه باقی بماند. اما از آنجا که زندگی جمعی انسان دارای پراکسیس اجتماعی است و این پراکسیس اجتماعی باعث گردید تا زندگی جمعی انسان به صورت اجتماع انسانی در آید، اجتماعی شدن زندگی جمعی انسان باعث گردید تا اجتماع انسانی دارای دینامیزم و در نتیجه دارای تحول و تحرک و تطور و تکامل گردد که این امر باعث گردید تا جامعه انسانی نیز مانند فرد انسانی دارای تاریخ بشود).

پراکسیس اجتماعی انسان علاوه بر این که عاملی بود تا انسان اشتراکی اما غیر اجتماعی اولیه و بدوی را (در عرصه پراکسیس طبیعی فردی با طبیعت) بدل به انسان اجتماعی نماید خود عاملی گردید تا این استحاله طبیعی و اجتماعی انسان و اجتماع انسان را تاریخی کند. چراکه در میان تمامی پدیده‌ها که دارای زندگی جمعی هستند این تنها انسان است که اجتماع آنها دارای «هویت مستقل اجتماعی و جدای از افراد آن» می‌باشد. همین هویت مستقل و ایژکتیو بیرونی که دارای دینامیزم دیالکتیکی نیز می‌باشد، به علت این که در بستر پراکسیس طبیعی و پراکسیس اجتماعی و پراکسیس تاریخی جاری و ساری و مادیت تاریخی پیدا می‌کند خود عاملی می‌باشد تا از دل این جامعه «دینامیک تاریخ» زائیده شود و گرچه این تاریخ از نظر پروسه تکوین فرآیند متأخر بر جامعه و فرد انسان است، ولی به دلیل پتانسیل فونکسیون آن پس از تکوین و پیدایش تاریخ (چون تاریخ مانند جامعه امری بالان و سیال و دینامیک می‌باشد) دارای دینامیزمی دیالکتیکی گردید که به عنوان یک لکوموتیو آن دو پدیده متقدم تکوینی بر خود را که عبارت بودند از انسان و جامعه یدک بکشد. این امر البته محصول تحولات و تطورات و استحاله پدیده تکامل از صورت تکامل طبیعی و تبدیل آن به تکامل اجتماعی می‌باشد که اصل «هدف داری در این تکامل عام حاکم بر کلیت وجود» باعث می‌گردد تا تکامل طبیعی و زیستی - در عرصه پیدایش پراکسیس اجتماعی و تاریخی وی- از صورت تکامل طبیعی خود خارج و بدل به تکامل انسانی و اجتماعی و تاریخی گردد. ولی آنچه پس از این استحاله تکامل طبیعی به تکامل اجتماعی و تاریخی انسانی مطرح می‌گردد؛ معیار فرآیند تکامل طبیعی» بود، که از انطباق با محیط و پیچیدگی ساختاری و استقلال هر چه بیشتر از وابستگی به طبیعت معیار تکامل هدف مند تاریخی- اجتماعی انسان و یا سر منزل مقصود و سمت سوی تکامل هدف مند اجتماعی- تاریخی انسان است به سمت:

الف - قدرت مند شدن هر چه بیشتر انسان.

ب - خود آگاه شدن انسان.

ج - آزاد شدن انسان.

که در این رابطه سه نظریه مختلف از طرف نظریه پردازان مطرح شده است که ما در این جا به تبیین آنها می‌پردازیم؛

۱- نظریه تکامل ابزاری یا نظریه قدرت مداری انسان:

طرف داران نظریه اول که بر پایه رشد ابزار تولید - به عنوان فونکسیون اصلی تکامل ابزار تولید- تکامل انسان را تبیین می‌کنند، هدفداری و معیار تکامل انسانی و تاریخی و اجتماعی انسان را در تکامل ابزار تولید مادیت می‌دهند، که فونکسیون این تکامل ابزار تولید توان مند شدن و قدرت مند

انسان یا رهایی انسان از خودها و دست یابی او به "من" می‌باشد» به موازات رهایی انسان از خودها و پیوند او با "من" انسانی است که به قول هایدگر؛ انسان به آزادی میرسد و این "من" تاریخی و اجتماعی انسان که همان "من" نهائی می‌باشد محصول تمامی جامعه و تاریخ است. البته طرح این تبیین نباید ما را به ورطه صوفی گری عرفانی بی اندازد. گرچه در رابطه با طرح میوه نهائی بین این نظریه پردازان و اهل تصوف و عرفای گذشته وجه تشابهائی وجود دارد، ولی در رابطه با عوامل و پروسه و فرایندهای شکل گیری اجتماعی بین این دو نظریه تفاوتها فاحش است چراکه از نظر عرفا و تصوف - آزادی انسان- محصولی نیست که از شجره طیبه پراکسیس‌های چهارگانه دیالکتیک طبیعی و اجتماعی و تاریخی و انسانی حاصل بشود، بلکه آزادی از خودهای درونی در برخورد مکانیکی با این خودها حاصل می‌شود به عنوان نمونه می‌خوانیم که؛

یکی پرسید از من که من چیست؟
چو هست مطلق آمد در اسارت
مرا از من خبر کن تا که من کیست؟
بلفظ من کنند از وی عبارت
حقیقت کز تعین شد معین
من و تو عارض ذات وجودیم
همه یک نور دان اشباه و ارواح
حقیقت‌های مشکوک الوجودیم
گه از آینه پیدا گه ز مصباح

شیخ محمود شبستری- گلش راز

این نظریه پردازان مقوله «آزادی از خویشتن» را بر خلاف آزادی مکانیکی نظریه پردازان تصوف هندی که بر پایه ریاضت‌های مکانیکی بودائی برای انسان حاصل می‌شود، محصول پراکسیس دیالکتیک در چهار مؤلفه می‌دانند که در حوزه کار و مبارزه و عبادات بر سه پایه «حقیقت، خیر و زیبایی» حاصل می‌شود. یعنی پراکسیس طبیعی علی در نخلستان‌های ینبع مدینه که مانند یک کارگر به صورت طاقت فرسا به کشاورزی و قنات کنی و... می‌پرداخت بسترساز این آزادی است و مبارزه خستگی ناپذیر اجتماعی و تاریخ وی نیز بستر ساز این آزادی می‌باشد هم چنین که عبادات طاقت فرسای علی هم نیز یکی دیگر از پراکسیس‌های آزادی آفرین در او می‌باشد و ما نمی‌توانیم "من" آزاد شده علی را به عنوان یک محصول نهائی آزادی که از جبر طبیعت و اجتماع و تاریخ و خویش خالص شده و به آزادی رسیده تحت محصول مکانیکی یکی از پراکسیس‌های طبیعی یا باطنی یا اجتماعی یا تاریخی بدانیم! بلکه در ایجاد "من" آزاد علی تمامی این پراکسیس‌های چهار گانه در یک پیوند دیالکتیکی دارای فونکسیون می‌باشند و لذا در وجود علی جداسازی پراکسیس‌ها به مانند غزالی و مولوی و... وجود ندارد. چراکه مولوی و غزالی و... توسط رابطه دیالکتیکی این چهار پراکسیس طبیعی و اجتماعی و تاریخی و انسانی به مرحله عرفانی خود دست پیدا نکرده اند، بلکه آنها تنها توسط یک پراکسیس باطنی مکانیکی فردی و بودائی به این مقام دست پیدا کرده اند و هرگز خود را نیازمند پیوند با پراکسیس اجتماعی و طبیعی و تاریخی برای دست یابی به این آزادی نمی‌دیدند و کلا معتقد بوده اند که برای نیل به این آزادی لازم است که از پراکسیس‌های سه گانه پرهیز کنیم. این است که مولوی و شمس و غزالی و... هرگز خود را برای دست یابی به آزادی انسانی - به غیر از پراکسیس باطنی درونی- نیازمند هیچ گونه پراکسیس دیگری اعم از طبیعی و اجتماعی و تاریخی نمی‌دیدند و حتی با پراکسیس‌های دیگر بیگانه بوده اند؛

ای شهان کشتیم ما خصم درون ماند خصمی زان بدتر در اندرون

مثنوی مولوی

برای مولوی و غزالی و شمس و... کار یا پراکسیس طبیعی و مبارزه و یا پراکسیس اجتماعی بستر آزادی ساز و انسان آفرین نیست، اما برای علی «کار یا پراکسیس طبیعی منجر به آفرینش آزادی می‌شود» عبادت و مبارزه اجتماعی آزادی ساز هستند و به هیچ وجه امکان جداسازی بین این مؤلفه‌های چهارگانه در پراکسیس وجود ندارد:

مرده بدم و زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دیده سیرست مرا جان دلیرست مرا
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم
رفتم دیوانه شدم سلسله بندنده شدم
گفت که دیوانه نهائی لایق این خانه نهائی

شدن انسان می‌باشد، از دیدگاه این نظریه پردازان حاصل و معیار تکامل اجتماعی انسان در بستر پراکسیس اجتماعی به لحاظ قدرت مند شدن انسان «رشد ابزار» می‌باشد و هرچه انسان پیشتر می‌رود و متکامل تر می‌شود ابزار تولید او کامل تر می‌گردد. همین تکامل ابزار تولید است که باعث قدرت مند تر شدن انسان می‌گردد زیرا انسان ابزار تولید می‌سازد و ابزار تولید نیز در یک رابطه دیالکتیکی انسان را می‌سازد که این امر باعث می‌گردد تا ابزار تولید متکامل تر و قدرت مند تر گردد و انسان متکامل تری بسازد و بستر رابطه دیالکتیکی بین انسان و ابزار بر پایه رابطه دیالکتیکی کار و انسان شکل بگیرد که از نگاه این نظریه پردازان ابزار تولید چیزی نیست «جز کار متبلور انسان» چراکه رابطه انسان و کار (چه در عرصه پراکسیس طبیعی و چه در عرصه پراکسیس اجتماعی و تاریخی) یک رابطه دیالکتیکی می‌باشد یعنی انسان کار می‌سازد و کار انسان.

۲- نظریه آزادی انسان:

نظریه دوم معیار تکامل هدف مند انسان در آزادی است و نه توانمندی در ابزار سازی انسان، این نظریه پردازان فونکسیون اصلی انسان را در عرصه پراکسیس اجتماعی تفاوت می‌گذارند از فونکسیون تکاملی انسان در عرصه پراکسیس طبیعی و ابزاری او! در این دیدگاه انسان در عرصه تکامل اجتماعی خود دارای سه پراکسیس هم زمان می‌باشد که عبارتند از:

الف - پراکسیس طبیعی.

ب - پراکسیس اجتماعی.

ج - پراکسیس تاریخی.

گرچه پراکسیس سه گانه فوق به تنهایی دارای فونکسیون مستقلی می‌باشند ولی به دلیل وجود رابطه دیالکتیکی با هم باعث می‌گردد تا میوه نهائی تکامل هدفمند اجتماعی انسان - که خود نیز هم زمان معیار تکامل هدفمند تاریخی- اجتماعی انسان می‌باشد- منجر به آزادی انسان گردد. این نظریه پردازان معتقدند که؛ هدف و معیار تکامل اجتماعی انسان سمت گیری او به طرف آزادی است، از این نگاه آزادی انسان یعنی رهایی او از جبر و هرچه انسان بتواند بر جبرهای محیط بر خود که او را مانند تارهای عنکبوت در چنگال خویش نگه داشته اند غلبه کند، این انسان آزاد تر و در نتیجه کامل تر میشود و به موازات آزادی انسان «اجتماع انسانی به اهداف نهائی در تکامل تاریخ» خود نزدیک تر میشود و میوه نهائی تکامل هدف مند جامعه و تاریخ انسان از آزاد شدن هر چه بیشتر انسان چیده می‌شود، آزادی انسان از جبرها محصول نهائی تکامل هدف مند اجتماعی و تاریخی انسان می‌باشد بنا براین ریشه آزادی انسان بازگشت پیدا می‌کند به جبرهائی که او را در برگرفته اند، ما گفتیم که آزادی یعنی «رهایی از جبرها» و ما تا زمانی که جبرهای حاکم بر انسان را نشناسیم امکان شناخت آزادی انسان برای ما وجود ندارد، به عبارت دیگر تعریف آزادی انسان در گرو شناخت از جبرهای حاکم بر انسان می‌باشد که دارای انواع زیر است:

۱- جبر طبیعی یا جبر طبیعت.

۲- جبر جامعه یا جبر اجتماعی.

۳- جبر تاریخ.

۴- جبر خویشتن.

در همین رابطه آزادی انسان به چهار نوع تقسیم می‌گردد که عبارتند از:

الف - آزادی از طبیعت یا آزادی طبیعی.

ب - آزادی از اجتماع یا آزادی اجتماعی.

ج - آزادی از تاریخ یا آزادی تاریخی.

د - آزادی از خود یا آزادی خویشتن.

با توجه به این موضوع که؛ چهار جبر (طبیعت، تاریخ، جامعه و خویشتن) با هم رابطه دیالکتیکی دارند چهار نوع آزادی (از طبیعت، اجتماع، تاریخ و خویشتن) هم رابطه دیالکتیکی دارند، که حاصل این رابطه دیالکتیکی در بین جبرها و آزادی‌های چهارگانه فوق باعث می‌گردد تا محصول نهائی خود را در یک شکل از آزادی به نمایش بگذارد که به نام «آزادی خویشتن

هر کدام از آنها بر حسب تحقق منجر به ایجاد حرکت خاص خود می‌شود و این خودآگاهی علاوه بر دریافت آگاهی از آگاهی معیار تکامل هدف مند انسان نیز می‌باشند و تا زمانی که خودآگاهی اجتماعی در یک جامعه بوجود نیاید آن جامعه به حرکت و پویایی نخواهد آمد. هم چنان که تا زمانی که خودآگاهی طبقاتی در یک طبقه بوجود نیاید، آن طبقه شروع به مبارزه طبقاتی نخواهد کرد و به همین ترتیب تا زمانی که خودآگاهی انسانی در یک فرد بوجود نیاید، آن فرد اقدام به خودسازی نخواهد کرد و آنچه که باعث گردید تا - حر یزیدی- در روز عاشورا به - حر حسینی- بدل گردد تنها تحقق همین خودآگاهی انسانی در حر بود که به صورت یک انفجار در او حاصل شد، این نظریه پردازان معتقدند که؛ به لحاظ آگاهی فرقی ما بین حر حسینی در روز عاشورا با حر یزیدی در روز تاسوعا وجود ندارد هر دو حر هم حسین را می‌شناخت و هم یزید را، هم این زیاد و عمر سعد را می‌شناخت و هم زینب و عباس و... تفاوت این دو حر فقط در یک چیز می‌باشد و آن «آگاهی به وجدان آگاه» یا «خود آگاهی انسانی به این آگاهی» بود که عاملی گردید تا حر حسینی عاشورا به صورت دیالکتیکی از دل حر یزیدی تاسوعا زاینده شود (بدون آنکه مانند عطار و مولانا و غزالی و... هفت شهر عشق را طی کند و بدون آنکه با ریاضت‌های مکانیکی بودائی بتواند خود را تغییر دهد و یا کلاس های اخلاق حوزه را طی کرده باشد!) و این خودآگاهی انسانی در وجود حر حاصل شد. و گرنه به لحاظ آگاهی از نوع اول، آگاهی عمر سعد خیلی بیشتر از آگاهی حر بود. چرا که عمر سعد فرزند سعد ابن ابی وقاص از پیش کسوتان مهاجرین و اسلام آوران به محمد و هم چنین فرمانده و فاتح ایران بود. در صورتی که حر یک فرمانده ساده از یک خانواده گم نام بود. طبیعی بود که سعد ابن ابی وقاص بهتر از هر کس دیگر در لشکر یزید می‌دانست که حسین کیست و یزید کدام است و از آنجا که آگاهی اول در وجود او مانند حر بدل به خودآگاهی نشد در نتیجه در عمر سعد به ضد خودش بدل گردید (در صورتی که در حر سبب ساز و کار آفرین گردید) گرچه هم عمر سعد و هم حر هر دو از آغاز مخالف جنگ با حسین بودند و به همین خاطر بود که در ملاقاتی که صبح عاشورا حر با عمر سعد داشت، حر از عمر سعد پرسید که سر انجام این قضیه یک جا می‌انجامد عمر سعد در پاسخ به حر گفت فرمان فرمانده ات ابن زیاد بر آن است که یا حسین باید تسلیم شوند و یا باید وارد جنگ شویم. حر در برابر این پاسخ عمر سعد از او پرسید که واقعاً اگر حسین تسلیم نشود، آیا با حسین می‌جنگی عمر سعد در پاسخ گفت به خدا می‌جنگم. آن چنان جنگی که کمترین حادثه آن قلم شدن دست‌ها و پریدن سرها باشد و این چنین بود که خندق بین آگاهی حر با آگاهی عمر سعد کنده شد و آگاهی حر بدل به خودآگاهی گشت اما آگاهی عمر سعد وجه معامله والی شهر ری شدن به توسط ابن زیاد در آمد! دسته سوم نظر نظریه پردازان معیار تکامل هدف مند اجتماعی- تاریخی انسان را خودآگاهی می‌دانند که این خودآگاهی در چهار مؤلفه «خودآگاهی انسانی و اجتماعی و طبقاتی و تاریخی» مادیت ابژکتیو بیرونی پیدا می‌کند و تا زمانی که خودآگاهی چهارگانه مادیت پیدا نکند امکان حرکت و تحول و تطوری وجود نخواهد داشت و لذا وظیفه پیشگامان مستضعفین و حزب مستضعفین «تبدیل آگاهی‌های طبقاتی و اجتماعی و تاریخی و انسانی به خودآگاهی اجتماعی و طبقاتی و انسانی و تاریخی است» اگر این رسالت توسط پیشگامان مستضعفین یا نشر مستضعفین یا حزب مستضعفین به انجام برسد (یعنی آگاهی موجود طبقاتی و اجتماعی و انسانی و تاریخی بدل به خودآگاهی انسانی و طبقاتی و اجتماعی و تاریخی گردد) رسالت پایان یافته می‌باشد اما با چه مکانیزمی پیشگام مستضعفین یا حزب مستضعفین و یا نشر مستضعفین می‌تواند این آگاهی‌های اجتماعی و طبقاتی و انسانی و تاریخی موجود در جامعه ایران را بدل به خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی و تاریخی و انسانی بکند؟ مهم ترین سوال نشر مستضعفین و پیشگام مستضعفین و حزب مستضعفین می‌باشد! که باید برحسب شرایط کنکریته تاریخی و اجتماعی به آن پاسخ بدهیم.

پس از شناخت از سه دکترین فوق می‌توانیم به اصل موضوع برگردیم و آن «ترسیم تابلوی حرکت حسین توسط امام صادق بود» و ما فوقاً مطرح کردیم که این تابلو حرکت حسین را در سه محور - تاریخی کردن قیام حسین و مکتبی کردن عاشورای حسین و انسانی کردن شخصیت حسین- خلاصه می‌کند و به این سوال بپردازیم که چگونه امام صادق قیام حسین را تاریخی می‌کند و عاشورای حسین را مکتبی و شخصیت حسین را انسانی می‌سازد؟ برای پاسخ به این سوال باید بگوئیم که حرکت حسین که با هجرت از مدینه در ماه رجب سال ۶۰ و پس از مرگ معاویه و رد خواسته نماینده یزید جهت بیعت با یزید و مدت تقریباً پنج ماه که در مکه

گفت که سرمست نهائی رو که از این دست نهائی
گفت که تو کشته نهائی در طرب آغشته نهائی
گفت که تو زیر جکی مست خیالی و شکی
گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی
گفت که شیخی و سری پیش رو راه بری
گفت که با بال و پری من پر و بالت ندم
تابش جان یافت دلم و اشک و بشکافت دلم

دیوان شمس - غزل شماره ۱۳۹۳ - صفحه ۵۳۹

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
آمد افسوس کنار مغیبه باده فروش
نشستشویی کن و انگه بخاربات خرام
بهوای لب شیرین دهنان چند کنی
بطهارت گذران منزل پیری مکن
آشنایان ره عشق در این بحر عمیق
باک و صافی شو و از جاه طبیعت بدرای
گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست
گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش

دیوان حافظ

۳- خودآگاهی بر آگاهی انسان:

طرف داران نظریه سوم معتقدند که معیار تکامل اجتماعی- تاریخی انسان میزان خودآگاهی انسان می‌باشد و سر آغاز تکامل اجتماعی و استحاله تکامل طبیعی به سمت تکامل اجتماعی بازگشت پیدا می‌کند و به مرحله‌ای می‌رسد که؛ انسان نسبت به پراکسیس طبیعی، اجتماعی، باطنی و تاریخی خود آگاهی پیدا کرد. در دیدگاه سوم آگاهی بر محیط فقط مختص به انسان نمی‌باشد و دیگر موجودات هم بر حسب مرحله حیات و تکامل خود نسبت به محیط آگاهی دارند اما آنچه وجه تمایز آگاهی انسان با آگاهی دیگر حیوانات حیات دار می‌باشد عبارت است از؛ آگاهی انسان به پراکسیس در چهار مؤلفه که یک آگاهی مرکب می‌باشد نام «خود آگاهی» می‌گیرد، بنا بر این خودآگاهی انسان عبارت است از آگاهی به جبرهای محیطی خود که عامل حرکت تاریخی و اجتماعی بشر بوده و آگاهی مرکب نام دارد اما آگاهی اول یک آگاهی بسیط است و حیوانات هم مانند انسان صاحب آن می‌باشند. در این نظریه عنوان می‌کنند که اگر فشارهای طبقاتی در برده داری عامل حرکت و رهائی و مبارزه نشد، اما در رابطه با پرولتاریای صنعتی منجر به رهائی گردید به دلیل این است که در زمان برده داری گرچه برده فشار حاکم بر خود را احساس می‌کرد و نسبت به آن آگاهی داشت اما این آگاهی در او وجدان نشده بود، لذا این آگاهی نمی‌توانست برای او ایجاد حرکت بکند. اما در نظام سرمایه داری به علت وجود پرولتاریای صنعتی علاوه بر آگاهی از فشارهای استثمارگرانه حاکم آگاهی از طبقه خود نیز وجود داشت که این آگاهی دوم «خودآگاهی طبقاتی» نامیده می‌باشد و به پرولتاریای صنعتی توان آن را می‌دهد تا توسط آن آگاهی اول را تجزیه و تحلیل کنند. (چنان که اگر در نظام برده داری که فشار بر برده بیش از پرولتاریای صنعتی بود و برده نسبت به این فشار آگاهی داشت آگاهی دوم شکل می‌گرفت به او توان آن را می‌داد تا بتواند آگاهی اول را تجزیه و تحلیل کند). آگاهی اول در نظام برده داری باعث حرکت برده نشد اما در نظام سرمایه داری باعث حرکت پرولتاریا گردید لذا خودآگاهی طبقاتی باعث حرکت و مبارزه طبقه کارگر می‌شود که نتیجه گرفته می‌شود که آگاهی دوم عامل حرکت و تکامل انسان و جامعه می‌گردد، آگاهی دوم یا خودآگاهی به چند دسته تقسیم می‌گردند که عبارتند از:

- ۱- خودآگاهی تاریخی.
- ۲- خودآگاهی اجتماعی.
- ۳- خودآگاهی طبقاتی.
- ۴- خودآگاهی باطنی.

بود و هجرت از مکه در ماه ذیحجه به طرف کوفه و کربلا به صورت یک منشوری در آمده است که؛ از سه زاویه مختلف تاریخی و مکتبی و انسانی می‌توانیم آن را مورد مطالعه قرار بدهیم، از زاویه تاریخی حرکت حسین در ادامه حرکت تسلسلی نهضت توحیدی- از ابراهیم تا موسی و از موسی تا عیسی و از عیسی تا محمد و از محمد تا علی و از علی تا خود او- داشته است.

"السلام علیک یا وارث ادم صفوه الله- السلام علیک یا وارث نوح نبی الله- السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله- السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله- السلام علیک یا وارث عیسی روح الله- السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله- السلام علیک یا وارث امیر المومنین علیه السلام"

سلام بر تو ای حسین‌ای وارث آدم (انسان) بر گزیده خدا- سلام بر تو ای حسین ای وارث نوح نبی خدا- سلام بر تو ای حسین‌ای وارث ابراهیم خلیل خدا- سلام بر تو ای حسین ای وارث موسی کلیم خدا- سلام بر تو ای حسین ای وارث عیسی روح خدا- سلام بر تو ای حسین ای وارث محمد حبیب خدا- سلام بر تو ای حسین ای وارث علی امیر مومنان- **فرازهای اول زیارت وارث** چهره تاریخی حسین مرام نامه عملی در تسلسل حرکت ابراهیم خلیل تبیین گردید و این حرکت حسین نسل در نسل ادامه داشته است و بر پایه ایجاد خودآگاهی اجتماعی و تاریخی و انسانی به توسط توحید پیش رفته است. بنابراین مضمون تاریخی قیام حسین ایجاد خودآگاهی تاریخی و اجتماعی و انسانی برپایه توحید می‌باشد، که توسط نهضت تسلسلی ابراهیم خلیل که بنیان‌گذار توحید است و فرایندهای خود آگاهی در تاریخ بشر تحقق پیدا کرده است و برای انجام این رسالت تاریخی است که حسین از ماه رجب سال ۶۰ و پس از شنیدن خبر مرگ معاویه و حرکت یزید برای بیعت با حسین، اقدام به یک حرکت اسیری از مدینه تا مکه می‌کند تا اتصال حرکت محمد تا ابراهیم را به نمایش بگذارد در سوره الاسراء آیه ۱ آمده که؛ **"سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ"** منزله است خداوندی که شبانه بنده خود محمد را از مسجد الاحرام به مسجد الاقصی برد، تا آیات خود را به محمد نشان دهیم، اوست خدائی که هم شنوا و هم بینا است. بنا بر این حرکت حسین از مدینه تا مکه جهت اعلام این اتصال تاریخی خودآگاهی بخش از ابراهیم تا محمد بوده است- آن هم نه به صورت مخفیانه و مانند عبدالله ابن عمر و عبدالله ابن زبیر و... بلکه به صورت علنی و رسمی و حرکت در روز و حرکت در جاده اصلی (... و حضور پنج ماهه امام حسین در مکه و از همه مهمتر به نیمه رها کردن حج ابراهیمی، تماما بر پایه انجام آن خودآگاهی تاریخی و اجتماعی که بر پایه توحید ابراهیم است بنا شد. لذا در مدت پنج ماه که امام حسین در مکه بسر می‌برد تمامی رسالت و حرکت خود را در جهت ایجاد این خودآگاهی اجتماعی و تاریخی و انسانی در میان امت مسلمان می‌بیند تا توسط آن بتواند بعد تاریخی رسالت خود را که؛ ایجاد خودآگاهی اجتماعی و تاریخی در میان امت مسلمان می‌باشد به انجام برساند. اما بعد از خروج امام حسین از مکه تا بعد از ظهر عاشورا که امام حسین به شهادت می‌رسد، حرکت اسرای امام حسین بدل به «حرکت معراج امام حسین در عرصه یک پراکسیس سه گانه اجتماعی و فرهنگی و عبادی در سیمای آزادی انسان رها شده از جبرهای فردی و اجتماعی و طبیعی و تاریخی می‌شود». تک تک شعارها و موضع گیری ها و حرکات، از دعوت **"هل من ناصرا ینصرنی"** گرفته تا پرتاب کردن خون علی اصغر به طرف آسمان و تا اعلام آخرین شعار عصر عاشورا که او فرمود؛ **"ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احرا فی دنیاکم"** و شعار محوری روز عاشورای او که می‌فرمود؛ **"لا حول و لا قوه الا بالله"** و دعوت شب عاشورای او از اصحاب و پس از آن خاموش کردن چراغها تا اگر خواستند در تاریکی او را ترک کنند و نیایش‌های شبانه در خلوت خیمه‌ها و در شب عاشورا و شب‌های ما قبل آن و... همه و همه برای به نمایش در آوردن انسان آزاد یا «آزادی انسان در عرصه پراکسیس اجتماعی و تاریخی و انسانی» بود، در این رابطه اقبال لاهوری در فصل رمز بیخودی دیوان خود در صفحه ۷۵ می‌گوید؛

رمز قرآن از حسین آموختم	زآتش او شعله‌ها اندوختم
آن امام عاشقان پور بتول	سرو آزادی زیستان رسول
بر زمین کربلا بارید و رفت	لاله در ویرانها کاربرد و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد
سرا ابراهیم و اسمعیل بود	یعنی آن اجمال را تفصیل بود

خون او تفسیر این اسرار کرد	ملت خوابیده را بیدار کرد
نار ما از زخمه اش لرزان هنوز	تازه از تکبیر او ایمان هنوز

و آن چنان که مولوی در غزل ۲۷۰۷ صفحه ۱۰۰۴ از دیوان شمس خود می‌گوید؛

کجائید ای شهیدان خدائی	بلا جویان دشت کربلائی
کجائید ای سبک روحان عاشق	پرنده تر زمغان هوایی
کجائید ای شهبان آسمانی	بدانسته فلک را در گشائی
کجائید ای زجان و جا رهیده	کسی مر عقل را گوید کجائی
کجائید ای در زندان شکسته	بداده وامداران را رهائی
کجائید ای در مخزن گشاده	کجائید ای نوای بی نوائی
در آن بحرید کین عالم کف اوست	زمانی بیش دارید آشنائی
کف دریاست صورتهای عالم	زکف بگذر اگر اهل صفائی

۴ - حرکت اسرای حسین:

جمع بندی از حرکت حسین در مدت ۶ ماهی که از رجب سال ۶۰ شروع گردید و تا ۱۰ محرم سال ۶۱ پایان یافت، از دو مرحله اسیری و معراج تشکیل شده بود. مرحله اسرای حرکت امام حسین از حرکت مدینه آغاز شد (و مراسم تدوین او با قبر محمد و شعار **خط الموت علی ولد ادم مخط القلاده علی جید الفتات** آغاز شد) و تا رها کردن نیمه تمام مراسم حج ابراهیم ادامه پیدا کرد. در این اقدام امام حسین کوشید تا با پیوند حرکت خود به محمد و ابراهیم آن را از صورت جنگ بین خود و یزید خارج کند و به آن یک چهره تاریخی بخشد، او در این مرحله مضمون رسالت حرکت خود را خودآگاهی بخش می‌دید. چراکه او با تکیه بر نهضت ابراهیم کوشید تا در میان امت مسلمان ایجاد خودآگاهی اجتماعی و تاریخی و انسانی کند که فرستادن مسلم به کوفه در جهت این استراتژی بود تا هم به دعوت مردم کوفه پاسخ دهد و هم رسالت اجتماعی خود را به انجام برساند.

۵ - حرکت معراج حسین:

اما حرکت معراج امام حسین در زمانی علنی گردید که در بین مسیر مکه به کربلا بود، به خصوص که خبر شهادت مسلم را شنید که بیش از هر چیز او را متأثر ساخت. در این مرحله حسین کوشید تا چهره یک انسان کامل و به آزادی رسیده و رها شده از تمامی جبرها را به نمایش بگذارد! حرکت حسین در مرحله معراج که تا عصر عاشورا ادامه داشت تمامی نمادهای یک انسان به آزادی رسیده و رها شده از بندها را به نمایش گذاشت. این نمادها که امام حسین برای آزادی انسان در حرکت عاشورا ترسیم کرد عبارتند از؛

۱ - یک انسان به آزادی رسیده هرگز از مرگ نمی‌هراسد.

نشان مرد مومن با تو گویم	که چون مرگش رسد خندان میرد
--------------------------	----------------------------

اقبال لاهوری

و یا:

چون تمنوا موت گفتای صادقین	صادقم جان را بر افشام بر این
----------------------------	------------------------------

مولانا

و بعد از ظهر عاشورا هرچه امام حسین زمان مرگ و شهادت خود را نزدیک تر می‌دید به نظر راضی تر و فرح ناکتر می‌رسید (برعکس عیسی ابن مریم که در انجیل آمده؛ او بر سر صلیب مرگ گفت؛ خدایا چرا مرا رها کرده ای) در روز عاشورا هر چه مصائب بیشتر می‌گشت حسین راضی تر به نظر می‌آمد، شعار او در برابر آن همه مصائب این بود که؛ **"الهی رضا برضائک تسلیم لامرک لا معبودا لسواک"** خدایا بر آن چه رضای تو در آن است من رضایت می‌دهم و تسلیم امر تو هستم و غیر تو معبودی را نمی‌ستایم.

در همین رابطه مولوی در دفتر سوم - داستان مسجد مهمان کش- در صفحه ۵۸۰ از سطر ۱ به بعد، با نقل قول از پیامبر اسلام می‌گوید که؛

گفت پیغمبر سپهدار غیوب	لا شجاعه با فتی قبل الحروب
وقت لاف عز مستان کف کنند	وقت جوش جنگ چون کف بی فندد
وقت ذکر جنگ شمشیرش دراز	وقت کروفر تیغش چون پياز
وقت اندیشه دل او زخم جو	وقت ضربت می‌گریزد کو بگو
من عجب دارم زجویای صفا	کو رمد در وقت صیقل از جفا
عشق چون دعوی جفا دیدن گواه	چون گواهد نیست شد دعوی تباہ

۲- گذشتن از آنچه بیشتر به آن وابسته و علاقمند می‌باشد؛ دومین کاراکتر یک انسان به آزادی رسیده که امام حسین در مرحله معراج حرکت خود و به خصوص در زمان نبرد عاشورا تابلوی آن را ترسیم کرد، گذشتن از آنچه بیشتر به آن وابسته و علاقمند است، امام حسین این کاراکتر را از قرآن وام گرفته بود چرا که می‌فرماید؛ **"لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ..."** هرگز به من نمی‌رسد مگر آنچه را بیشتر دوست دارد انفاق کند (سوره آل عمران- آیه ۹۲).

امام حسین در روز عاشورا هرچه را که بیشتر دوست داشت در راه خدا انفاق کرد؛ از اسماعیل‌اش - علی اکبر تا طفل شیرخوارش تا برادرش عباس و تا اصحاب و یارانی- که هر کدام به اندازه جهانی برای او ارزش داشتند، و خود پس از فدا کردن همه اینها برای شهادت به میدان رفت زیرا جز جان چیزی برای هدیه نداشت که آن هم در واپسین عاشورا و با تمامی رضایت در فلاخن عشق نهاد و تسلیم دوست کرد.

۳- استقامت، پایداری، دارا بودن حرکت هدف دار و مصمم؛ سومین کاراکتر یک انسان به آزادی رسیده که امام حسین در مرحله معراج حرکت خود به نمایش گذاشت «استقامت و پایداری و مصمم بودن و هدفدار حرکت کردن و عدم یاس و ناامیدی در سختی‌ها و بلاها و دل از دنیا کردن و برای آخرت زیستن» بود، امام حسین گرچه در روز عاشورا تمامی این سنبل‌ها را در حرکت خود و اصحابش به نمایش گذاشت ولی باز مشاهده می‌کنیم که مانند شاخص قبلی آن را از قرآن وام گرفته بود. چرا که در قرآن سوره روم- آیه ۶۰ می‌فرماید؛ **"فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخْفَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ"** پس مقاومت کن چراکه وعده خدا حق است هرگز کسانی که یقین به وعده خداوند ندارند تو را در رفتن سست نخواهند کرد. امام حسین در تمامی مرحله معراج حرکت خود از آن زمانی که در مسیر راه مکه به کوفه قیل از رسیدن به کربلا خبر شهادت مسلم را شنید (و خبر شهادت مسلم نخستین پیام شکست قیام او بود که به شدت متأثر شد به طوری که تمامی اصحاب خود را جمع کرد و خطبه ۲۸ نهج البلاغه پدرش در آنجا قرائت نمود که امام علی می‌فرماید؛ **"... فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْبُرَتْ، وَأَذْنَتْ بَوْدَاعَ، وَإِنَّ الْأَخْرَةَ قَدْ أَفِيلَتْ، وَأَشْرَفَتْ بِاطْلَاعِ..."**) تا آخرین لحظه حیات‌اش در عصر عاشورا که به علت جراحت زخم‌ها ناتوان از اسب بر زمین افتاد و دشمن برای آزمایش قدرت او حمله به خیمه زنان را آغاز کرد، حتی برای یک آن هم پشیمانی و بر گشت به عقب در چهره حسین به نمایش در نیامد. بلکه بالعکس هرچه بیشتر به شکست و شهادت نزدیک تر می‌شد مصمم تر و مقاوم تر در برابر سختی‌ها پیش می‌رفت و خواهرش زینب را جهت استمرار نهضت خود تعلیم می‌داد. که حسین در آخرین لحظه پس از دیدن صحنه حمله دشمن به خیام زنان برای لحظه‌ای بر روی زانوهای خود نشست و خطاب به دشمن سفاک این آخرین شعار آزادی خود را که تابلو تمام عیار ترسیم شده انسان به آزادی رسیده در کربلا بود به نمایش گذاشت که؛ **"ان لم یکن لکم دین و لا تخافون معاد فکونوا احرا فی دنیاکم"** یا دین دار به آزادی رسیده باشید و یا آزاده بی دین!

۴- پراکسیس اجتماعی و تاریخی برای انجام پراکسیس باطنی انسان؛ که امام حسین ویژگی چهارم از انسان به آزادی رسیده را در روز عاشورا ترسیم کرد و آن تکیه بر پراکسیس اجتماعی و تاریخی برای انجام پراکسیس باطنی انسانی جهت اتصال به "من" مطلق وجودی بود. حسین در این مرحله حتی برای یک لحظه حاضر نشد که پراتیک باطنی و درونی خود را از پراتیک اجتماعی دور کند، او تا آخرین روز عاشورا در تقسیم بندی خیام گرچه خیمه مناجات و نیایش را جدا کرده بود ولی آن را در کنار خیمه زرادخانه (که توسط یکی از دست پروردگان ابوذر غفاری در آنجا در حال شمشیر سازی و... بودند) بنا کرده بود تا پراکسیس باطنی

او مجرد از پراکسیس اجتماعی شکل نگیرد.

۵- نظم و برنامه و دیسیپلین و تقسیم کار؛ امام حسین نماد پنجم از انسان به آزادی رسیده را به شکل نمادی عرضه کرد که بر تمامی حرکات نظامی و فردی و جمعی از آغاز تا انجام حاکم بود! از اصل تقسیم کار گرفته تا اصل آموزش اصحاب و اصل هوشیاری مطلق نظامی و برنامه ریزی جهت جنگ با حریف و... که همه و همه در حرکت معراج امام حسین به شدت مورد توجه بود و به نمایش تابلو انسان به آزادی رسیده انجامید. با توجه به مشخصات نمادین قیام امام حسین می‌توانیم به تبیین جاودانه امام صادق دست یابیم (که گفتیم اگر تنها تبیین از قیام حسین باشد برای همیشه تاریخ همین یک تابلو امام صادق از عاشورا کفایت می‌کند تا ما بدرستی عاشورای حسین را بشناسیم) که فرمود؛ **"کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و کل شهر محرم"**

سلام بر حسین

سلام بر عاشورای حسین

سلام بر کربلای حسین

سلام بر محرم تاریخ ساز حسین

سلام بر استراتژی عدالت خواهانه علی

سلام بر استراتژی حق طلبانه حسین

سلام بر استراتژی آگاهی بخش صادق

سلام بر اسرای تاریخ ساز حسین

سلام بر معراج انسان ساز حسین

سلام بر نهضت تسلسلی خودآگاهی توحیدی ابراهیم خلیل

سلام بر اسرای خودآگاهی بخش مکی حسین

سلام بر معراج خودآگاهی بخش انسانی حسین

سلام بر حسین آموزگار آزادی ساز انسان

سلام بر حسین آموزگار خودآگاهی بخش تاریخ نهضت توحیدی محمد

سلام بر محمد پیامبر آگاهی و آزادی و انسان

سلام بر علی عدالت مظلوم و قرآن حق

سلام بر حسن حقیقت مظلوم

سلام بر زینب رسول آگاهی حسین

سلام بر حر انسانیت تمام به آزادی رسیده

سلام بر عباس تجسم ایثار و فدا و فدیه

سلام بر علی اکبر اسماعیل فدا شده حسین

سلام بر علی اصغر پرچم سرخ عاشورای حسین

سلام بر مسلم ابن عقیل رسول رهائی حسین

سلام بر سجاد رسول شاهد کربلای حسین

سلام بر شهیدان کربلای انسان ساز و ارزش آفرین حسین

و آخرین سلام ما به کشته‌های خاموش عاشورای ۸۸ که مظلومانه دعوت **"هل من ناصر ینصرنی"** حسین را در میان آتش خشم غاسب لیبیک گفتند و خاموش گشتند. ☀

والسلام